

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست مطالب

- ملت‌سازی و دگرگونی هویتی زنان در دوران شوروی (۱۹۱۷-۱۹۹۱) و پسا شوروی (۱۹۹۱-۲۰۲۲): مطالعه موردی قزاقستان
طیبه قلیپوری / الهه کولایی ۳
- همکاری روسیه با جریان راست تندروی اروپا از ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۴: مطالعه موردی آلمان، ایتالیا و فرانسه
مهدی نوری چورتی / مهدی سنایی ۳۳
- جنگ اتصال: نقش بنادر کوچک در کریدورهای بین‌المللی با تکیه بر توسعه بنادر آکتائو و کوریک حبیب‌الله ملکوتی فر ۶۱
- معمای امنیت روسیه در نوردیک-بالتیک
رضارحمتی ۹۵
- اهداف کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قفقاز جنوبی در افق ۲۰۳۵
اسماعیل بابایی / مجید عباسی ۱۱۷
- افغانستان و خط لوله تاپی: بررسی دینامیسم ژئوپلیتیک
شکیلا حسینی / مهدی هدایتی شهیدانی ۱۴۵
- مسئله‌شناسی قوم تالش جمهوری آذربایجان بعد از فروپاشی شوروی
کوثر طالشی / دارا جلیل ۱۷۱
- بررسی رویکرد ترکیه در مناقشه قره‌باغ
محمد رضا شالباف / اردشیر سنایی ۱۹۱
- رویکرد آبی طالبان: تأثیر پروژه قوش‌تپه بر تعارض و همکاری منطقه‌ای
جواد خادم‌زاده ۲۱۹
- خرد و دانش در نصیحت‌نامه آبی: از بستر هویت قزاق‌ها تا فضای فکری آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی
فهمیه شکیبا ۲۴۳

مسئله‌شناسی قوم تالش جمهوری آذربایجان

بعد از فروپاشی شوروی

کوثر طالشی^۱

جلیل دارا^۲

چکیده

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تحولات عمیقی در مرزها و سیاست‌های جمهوری آذربایجان به وجود آورد که اقوام غیر آذری ایرانی تبار، به‌خصوص تالش‌ها، تحت تأثیر آن قرار گرفتند. این مطالعه به بررسی وضعیت هویتی، سیاسی و اجتماعی تالش‌ها در دوره پسا شوروی می‌پردازد. سؤال اصلی این است که ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی قوم تالش چگونه قابل تحلیل‌اند و آنان در برابر سیاست‌های همگون‌سازی چه واکنشی نشان داده‌اند؟ فرضیه پژوهش نشان می‌دهد که به دلیل فقدان نهادهای مدنی مستقل، تالش‌ها توان سیاسی محدودی دارند، اما مقاومت فرهنگی و آگاهی هویتی درون‌گروهی در حال تقویت است. پیشران فرضیه بر اساس مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی جدید و در چارچوب نظری چندلایه شامل نظریه‌های هژمونی فرهنگی، سیاست هویت شکل گرفته است. پژوهش با منابع کتابخانه‌ای انجام و داده‌ها به روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده‌اند.

▪ واژگان کلیدی:

تالش، جمهوری آذربایجان، ایران، شوروی، همگون‌سازی.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

^۱. دانشجوی دکترا علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، جمهوری اسلامی ایران.

k.taleshi12@umail.umz.ac.ir

^۲. نویسنده مسئول و دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

j.dara@modares.ac.ir

مقدمه

در عصر جهانی شدن که با گسترش تعاملات بین‌المللی، جریان‌های اطلاعاتی سیال و تحولات سریع در ساختارهای قدرت همراه است، نقش اقوام و گروه‌های قومی در تعیین سرنوشت دولت‌ها و جوامع بیش‌ازپیش برجسته شده است. این برجستگی نه‌تنها ناشی از افزایش آگاهی و مطالبه‌گری اقوام برای حفظ هویت و حقوق فرهنگی‌شان است، بلکه به دلیل تأثیر فزاینده آن‌ها بر روندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سطح ملی و فراملی نیز است. در چنین بستری، اقلیت‌های قومی در دولت - ملت‌های نوظهور یا باز تعریف‌شده، اغلب در موقعیتی دوگانه قرار دارند؛ از یک سو، تحت فشار سیاست‌های همگون‌ساز دولت مرکزی قرار می‌گیرند که هدف آن‌ها ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی است و از سوی دیگر، با اتکا به ظرفیت‌های فرهنگی، تاریخی و زبانی خود، تلاش می‌کنند هویت خویش را بازتعریف کرده و در برابر هویت‌های غالب مقاومت کنند. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در منطقه قفقاز جنوبی^۱ مشاهده کرد، جایی که تنوع قومی و تحولات سیاسی پسا شوروی، زمینه‌ساز چالش‌های هویتی گسترده شده است. به عبارت دیگر، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری آذربایجان با میراثی از ساختارهای قومی تحمیلی و جمعیتی ناهمگن مواجه شد.

در فرایند دولت - ملت‌سازی، سیاست‌های هویتی این کشور عمدتاً بر ترویج هویت آذری متمرکز بوده و اقوام غیر آذری را در حاشیه قرار داده است. در این میان، تالش‌ها به‌عنوان قوم ایرانی‌تبار با پیشینه تاریخی و فرهنگی عمیق، جایگاه ویژه‌ای دارند. باوجود این، سیاست‌های دولت آذربایجان در راستای ملت‌سازی یکپارچه، اغلب با بی‌توجهی یا سرکوب غیرمستقیم نسبت به این اقوام همراه بوده؛ باین‌حال، در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از احیای هویت قومی در میان تالش‌ها مشاهده شده است. در چنین زمینه‌ای، پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی و بهره‌گیری از مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی جدید و چارچوب نظری چندلایه شامل نظریه‌های هژمونی فرهنگی و سیاست هویت، به بررسی کنشگری اقوام در بستر سیاست‌های هویت‌زدا می‌پردازد.

پیشینه پژوهش. بررسی پیشینه پژوهش نقش مهمی در درک عمیق‌تر مفاهیم، آشنایی با دیدگاه‌های مختلف و شناسایی خلأهای علمی مرتبط با مسئله تحقیق دارد. اگرچه تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه صورت نگرفته است، اما تحلیل مطالعات موجود با تمرکز بر مؤلفه «تالش» می‌تواند به روشن‌تر شدن ابعاد نظری و تجربی موضوع کمک کند. کریمی

۱. این منطقه شامل سه کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است.

(۱۴۰۳) در کتاب «سرنوشت جدا شدن تالش قفقاز از ایران»، با تمرکز بر قوم کهن و آریایی تبار تالشی، به بررسی تاریخی جدایی آن‌ها از ایران در پی عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای می‌پردازد. نویسنده نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های ضدایرانی روسیه تزاری و پس از آن جمهوری آذربایجان، موجب تضعیف پیوندهای فرهنگی و هویتی این قوم با ایران شده‌است. همچنین به تلاش‌های تالشی‌ها برای حفظ هویت قومی خود در برابر فشارهای سیاسی و فرهنگی اشاره می‌شود.

همچنین گوئل (۱۴۰۳) در «کتاب تالش: تکنگاری از تالش پیش از رضاشاه» با استفاده از اسناد آرشیو ملی انگلستان، گزارشی دست‌اول از وضعیت اجتماعی و سیاسی تالش در دوره‌ای پرتلاطم ایران ارائه می‌دهد. این رساله که توسط گوئل بهره‌برداری شده، ظلم خان‌ها، مالکان و برخی روحانیون به روستاییان را افشاء و ضعف‌های صنعت و تجارت را تحلیل می‌کند. اثر به‌ویژه وثوق‌الدوله را تحسین و نهضت جنگل را نقد کرده و هدف آن جلب حمایت انگلستان برای بازگرداندن مناطق تالش‌نشین شمال ارس به ایران بوده است.

مجیدی و صوراناری (۱۳۹۵) در مقاله «نقش مواریت مشترک فرهنگی در همگرایی ایران و جمهوری آذربایجان»، به اشتراکات فرهنگی، تاریخی و مذهبی ایران و جمهوری آذربایجان پرداختند. به باور نویسندگان، این اشتراکات می‌توانست زمینه‌ساز گسترش نفوذ ایران در منطقه باشد، اما روابط دو کشور به تدریج به سمت تنش و امنیتی‌سازی متقابل رفت. با این حال، مواریت فرهنگی مشترک همچنان در شکل‌گیری هویت جمعی و تقویت همگرایی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

در میان آثار خارجی نیز آراکلووا (۲۰۲۴) در اثر «تالشی‌ها: قومی ایرانی که توسط ارس‌ها از هم جدا شدند»، قوم تالش را ایرانی‌تبار دانسته که با تقسیم‌شدن توسط رود ارس، در دو فضای سیاسی و فرهنگی متفاوت قرار گرفته‌اند. این پژوهش تأثیر این جدایی را بر هویت، زبان و سازگاری فرهنگی تالشی‌ها بررسی می‌کند. تالشی‌های شمالی، تحت سلطه روسیه، شوروی و جمهوری آذربایجان، با سیاست‌های ترکی‌محور مواجه شدند و به اقلیت‌هایی در جامعه ترک‌زبان تبدیل گشتند. در مقابل، تالشی‌های جنوبی در ایران، با وجود تحولات سیاسی، در چارچوب فرهنگی ایرانی توسعه پایدارتری را تجربه کرده‌اند.

کوکایسل (۲۰۲۴) در مقاله «سیر تحول هویت قومی تالشی: از دست‌کاری شوروی تا واقعیت معاصر»، به بررسی روند تاریخی و معاصر هویت تالشی‌ها پرداخت. او تأثیر سیاست‌های جذب اجباری و دست‌کاری‌های جمعیتی را بر هویت تالشی‌ها بررسی کرده و

نقش رسانه‌های دیجیتال را در احیای فرهنگ، زبان و سنت‌های آنان برجسته می‌سازد. این احیا، هم شکلی از مقاومت فرهنگی و هم ابزاری برای تقویت آگاهی قومی تلقی می‌شود. محمدی (۲۰۱۷) در اثر «روابط فرهنگی آذربایجان و ایران: پویایی‌ها و پتانسیل‌ها»، به بررسی روند تاریخی و معاصر روابط فرهنگی میان دو کشور پرداخته است. وی میراث مشترک فرهنگی و مذهبی را عامل مهمی در شکل‌گیری روابط دیرینه دانسته و تأکید دارد که پس از استقلال آذربایجان، این روابط ابتدا با گرایش مذهبی ایران تقویت شد؛ اما بعدها با چالش‌هایی مواجه گردید.

مطالعات پیشین عمدتاً به یک وجه از موضوع این پژوهش پرداخته‌اند. اما پژوهش حاضر در پی آن است که با نگره نو، تأکیدی متفاوت بر ظرفیت‌های درونی این اقوام در مواجهه با سیاست‌های هویت‌زدا داشته باشد. در این راستا، تمرکز تحقیق بر برجسته‌سازی منطق فرهنگی و اجتماعی‌ای است که در پس فرایندهای ملت‌سازی و همگون‌سازی قومی در جمهوری آذربایجان شکل گرفته و پیامدهایی فراتر از مرزهای ملی برای جوامع ایرانی‌تبار به همراه داشته است. شناخت این منطق، امکان تحلیل دقیق‌تری از نقش اقوام تالش به‌عنوان حاملان پیوندهای تاریخی و فرهنگی با حوزه تمدنی ایران فراهم می‌سازد؛ پیوندهایی که می‌توانند در چارچوبی مدنی و فرهنگی، به تقویت انسجام اجتماعی و توازن هویتی در منطقه کمک کنند.

چارچوب نظری. در راستای تحلیل مسئله‌شناسی اقوام تالش در جمهوری آذربایجان پس از فروپاشی شوروی، پژوهش حاضر از چارچوبی چندلایه بهره می‌گیرد که بر پایه مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی جدید بنا شده و دو محور تحلیلی اصلی را در بر می‌گیرد: نظریه هژمونی فرهنگی و سیاست هویت. این چارچوب نظری، امکان بررسی هم‌زمان ابعاد فرهنگی، سیاسی و فضایی کنش‌های هویتی را فراهم می‌سازد و به فهم واکنش این اقوام در برابر سیاست‌های هویت‌زدا و همگون‌ساز کمک می‌کند.

جامعه‌شناسی سیاسی جدید: بستر نظری برای تحلیل کنشگری فرهنگی. جامعه‌شناسی سیاسی جدید با فاصله‌گیری از تمرکز سنتی بر دولت و نهادهای رسمی، به نقش گروه‌های هویتی، سازمان‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی و نهادهای فرا دولتی در فرایندهای سیاسی می‌پردازد. این رویکرد نشان می‌دهد که قدرت سیاسی از طریق مشارکت اجتماعی، رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی نیز اعمال می‌شود و بازیگران غیردولتی می‌توانند در سیاست‌گذاری‌های کلان نقش‌آفرین باشند (نش، ۱۳۹۵: ۱۶۳).

به عبارت دیگر، از دهه ۱۹۶۰ به بعد، دگرگونی در نظام سرمایه‌داری جهانی و تغییر در شیوه‌های تولید و مصرف، زمینه‌ساز ظهور نیروهای اجتماعی جدیدی شد که بر اساس الگوهای رفتاری متفاوت و هویت‌محور شکل گرفتند. در این روند، هویت جایگزین منفعت و ایدئولوژی به‌عنوان محرک اصلی رفتار اجتماعی شد و سیاست‌ورزی از مدل طبقاتی و اقتصادی به سیاست‌ورزی مبتنی بر هویت تغییر یافت. "سیاست هویت"^۱ تلاش دارد شکاف‌های پیشین غیرسیاسی را وارد عرصه سیاست کند و به رسمیت‌شناختن گروه‌هایی را دنبال می‌کند که پیش‌تر نادیده گرفته شدند. به همین دلیل، جنبش‌های اجتماعی جدید تمرکز خود را از مطالبات مادی به موضوعات فرهنگی و نمادین معطوف کرده‌اند (کریمی، ۱۳۹۶: ۲۷۱-۲۷۲). به بیان دیگر، این جنبش‌ها زمانی شکل گرفتند که گروه‌هایی با هویت‌های خرد، در برابر سلطه هویت غالب، احساس حذف و نادیده‌انگاری کردند. آنان که پیش‌تر مورد بی‌توجهی و سرکوب قرار گرفته بودند، با مشارکت جمعی کوشیدند جایگاه خود را در جامعه تثبیت کرده و به رسمیت شناخته شوند. تمرکز این جنبش‌ها عمدتاً بر مطالبات فرهنگی و نمادین بود؛ مطالباتی که برای افراد معنا و اهمیت ویژه‌ای داشته و نقش مهمی در احیای هویت آنان ایفا می‌کرد (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۱۱۲-۱۱۳).

در این رویکرد بر اهمیت کنش‌های جمعی تأکید می‌شود. جنبش اجتماعی اصیل، نه صرفاً برای اثرگذاری سیاسی، بلکه برای شکستن مرزهای نظم موجود و ایجاد تحول بنیادین در جامعه شکل می‌گیرد. به باور آلن تورن، در جوامع معاصر نوعی مبارزه جریان دارد که برخلاف مبارزات اقتصادی، هدف آن دستیابی به حق انتخاب و کنترل بر زندگی فردی و جمعی است. از منظر او، جنبش‌های اجتماعی امروز مستقیماً بر شرایط اجتماعی تعیین حق سرنوشت تمرکز دارند و برای تحقق آن مبارزه می‌کنند (نش، ۱۳۹۵: ۱۶۴). آنچه افراد به صورت جمعی مطالبه می‌کنند، تحقق هویت خود یا به رسمیت شناخته شدن در سطوح زیستی و روابط بینافردی است. از این رو، مبارزات آن‌ها عمدتاً حول محور هویت گروهی متمرکز شده و تلاش می‌کنند جایگاه فرهنگی و اجتماعی خود را تثبیت کنند (Melucci, 1980: 218-220). در نتیجه، گروه‌های قومی هویت‌محور، فراتر از درخواست‌های معیشتی مانند بهبود توزیع درآمد، کاهش نابرابری اقتصادی و ارتقای سطح زندگی حرکت می‌کنند و بیشتر حول محور مسائل فرهنگی و نمادین سازمان‌دهی شده‌اند. این گروه‌ها، به‌جای تمرکز صرف بر عدالت توزیعی، موضوع "شناسایی و به رسمیت شناخته شدن" را به‌عنوان هدف اصلی خود دنبال می‌کنند (کریمی، ۱۳۹۶: ۳۰۰).

^۱. Identity politics

نظریه هژمونی فرهنگی. هژمونی از دیدگاه گرامشی زمانی شکل می‌گیرد که یک طبقه اجتماعی و نمایندگان آن، با استفاده هم‌زمان از فشار و رضایت‌سازی، سلطه و نفوذ خود را بر طبقات فرودست برقرار می‌کنند (راجر، ۱۳۹۴: ۲۹). در نگاه گرامشی، تحقق هژمونی مستلزم آن است که طبقه حاکم به خواسته‌ها و تمایلات گروه‌هایی که قرار است تحت سلطه‌اش باشند توجه نشان دهند و با آنها به‌نوعی تعامل و توافق عقلانی برسند (گرامشی و راثی تهرانی، ۱۳۸۸: ۹۹). از دیدگاه گرامشی، هژمونی به معنای سلطه یک طبقه اجتماعی است که نه تنها در حوزه اقتصاد، بلکه در تمامی عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اعمال می‌شود. این سلطه از طریق هدایت اخلاقی و فکری افراد جامعه صورت می‌گیرد و دولت نقش ابزار اصلی اعمال اجبار را ایفا می‌کند. در چارچوب هژمونی فرهنگی، هدف اصلی تثبیت قدرت طبقه حاکم از راه جلب رضایت طبقات فرودست و ترغیب آن‌ها به پذیرش ارزش‌ها، باورها و رفتارهایی است که سلطه را حفظ می‌کند. این نوع نفوذ فرهنگی، نوعی استیلا است که در آن گروه‌های مسلط تلاش می‌کنند سبک زندگی و فرهنگ خود را در بطن جامعه نهادینه کرده و هویت‌های جایگزین، به‌ویژه هویت اقلیت‌ها را به حاشیه برانند. همچنین رسانه‌ها و نهادهای آموزشی، نقش مهمی در نهادینه‌سازی هژمونی ایفا می‌کنند (مباشری و خجسته زنوزی، ۱۴۰۳: ۲۹۳).

سیاست هویت. از نیمه دوم قرن بیستم، سیاست هویتی به‌عنوان یکی از محورهای کلیدی در جریان‌های سیاسی مترقی شکل گرفته است. این نوع سیاست بر این اصل استوار است که هویت اجتماعی افراد اعم از نژاد، جنسیت، گرایش جنسی و غیره، نه تنها باید مورد تأیید و احترام قرار گیرد، بلکه خود هویت باید محور فعالیت‌های سیاسی باشد. سیاست‌های هویتی می‌توانند نقش مهمی در بسیج گروه‌های اقلیت ایفا کنند، چرا که افراد با تجربه طرد اجتماعی، وفاداری بیشتری نسبت به گروه هویتی خود نشان می‌دهند. این وفاداری، به‌ویژه وقتی با تلاش برای تغییرات اجتماعی مترقی همراه شود، می‌تواند مشارکت سیاسی را تقویت کرده و زمینه‌ساز اصلاحات گسترده‌تر در سطح جامعه شود. حتی اعضای گروه‌های غالب نیز می‌توانند تحت تأثیر این گفتمان قرار بگیرند و ارزش‌های برخاسته از آن را بازتولید کنند (Yancey, 2023: 148). در اندیشه فرانسویس فوکویاما، سیاست هویت نقش محوری در تحولات سیاسی معاصر دارد. او تأکید می‌کند که تمرکز سیاست‌های هویتی، نه بر خواسته‌های اقتصادی بلکه بر نیاز افراد و گروه‌ها برای مورد احترام و دیده واقع شدن، است. فوکویاما هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به این مطالبات می‌تواند زمینه‌ساز ظهور جنبش‌های پوپولیستی و تضعیف نهادهای مردم‌سالار شود. او منشأ این رویکرد سیاسی را در احساس

طرد و بی‌احترامی می‌بیند، نه صرفاً در فقر مادی. وی یادآور می‌شود که تنها از راه بازتعریف فراگیر هویت ملی و ایجاد احساس تعلق برای تمام گروه‌های اجتماعی، می‌توان انسجام جامعه و پایداری دموکراسی لیبرال را تضمین کرد. این مجموعه دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که از نظر فوکویاما، سیاست هویت هم ظرفیت تحقق عدالت دارد و هم چالش‌های پیچیده‌ای را در مدیریت جامعه ایجاد می‌کند (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۵۸-۲۳).

ترکیب و کاربست: تحلیل وضعیت قوم ایرانی تبار تالش در جمهوری آذربایجان، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی، نیازمند چارچوبی چندلایه است که بتواند هم منطق حذف و هم سازوکار مقاومت را توضیح دهد. در این مقاله، با بستر نظری جامعه‌شناسی سیاسی جدید و با تلفیق نظریه‌های هژمونی فرهنگی و سیاست هویت، نشان داده می‌شود که چگونه قوم تالش در فرایند دولت‌سازی و جدایی سرزمینی به حاشیه رانده شده و از حافظه ملی حذف شدند. جذب فرهنگی جبری این اقوام عمدتاً از طریق نهادهای رسمی و سیاست‌های زبانی، آموزشی و آماري صورت گرفته است، نه با اجبار مستقیم. در برابر این روند، تالشان با بهره‌گیری از رسانه‌های نوین، تولید محتوا و بازسازی هویت قومی، توانسته‌اند مقاومت فرهنگی مؤثری شکل دهند.

۱. هویت قومی تالشان

ریشه‌های تاریخی و فرهنگی تالشان. جنگ‌ها با تغییر مرزهای سیاسی، اقوام هم‌جوار را از یکدیگر جدا می‌کند و این جدایی می‌تواند تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و سیاسی ایجاد کرده و ارتباط میان آن‌ها را دشوار سازد. چنین شرایطی از یک‌سو به بازتعریف هویت قومی می‌انجامد و از سوی دیگر، خطر همسان‌سازی و فراموشی فرهنگی را در پی دارد. بر اساس گزاره‌های فوق، در دوره قاجار دو جنگ سنگین میان ایران و روسیه منجر به امضای دو عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) شد که پیامدهای آن تا امروز بر تعیین و تثبیت مرزهای ایران اثرگذار بوده است. معاهده گلستان منجر به جدایی مناطقی چون قره‌باغ، گنجه، شیروان، شکی، دربند، بادکوبه، داغستان، گرجستان، موقان و بخش‌هایی از تالش شد. همچنین چند سال بعد، با عهدنامه ترکمانچای، همه سرزمین‌ها و جزیره‌های موجود از کوه‌های قفقاز تا دریای مازندران (ایروان، نخجوان، بخش‌هایی از دشت مغان و مناطق دیگری از تالش) به روس‌ها واگذار شد. این عهدنامه که پیامدهای سیاسی و اقتصادی سنگینی برای ایران به همراه داشت، موجب شد بخش گسترده‌ای از سرزمین‌های شمالی کشور برای همیشه از قلمرو ایران جدا شود (رمضانی، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۹۱). به‌عبارت‌دیگر و

به‌زعم مارسل بازن، از سال ۱۸۱۳ میلادی، بخش شمالی منطقه تالش تحت حاکمیت کشوری دیگر یعنی امپراتوری روسیه قرار گرفت؛ امپراتوری‌ای که بعدها در سال ۱۹۱۷، به اتحاد جماهیر شوروی تغییر شکل داد (بازن، ۱۳۹۴: ۵۹۲).

ریشه تالشی‌ها به امپراتوری مادها به‌عنوان پایه هویت ملی مستقل بازمی‌گردد. دایرة-المعارف روسی مربوط به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تالش‌ها را قبیله‌ای ایرانی از ناحیه لنکران توصیف می‌کند که پس از عهدنامه گلستان به روسیه ملحق شده‌اند. علی‌رغم تقسیم مصنوعی توسط مرز روسیه و ایران، جمعیت تالشی در منطقه به طور پیوسته افزایش یافت (Kokaisl, 2025: 1-3). از حیث مفهومی، واژه «تالش» که در بخش‌های شمالی این منطقه به صورت «تولیش» نیز تلفظ می‌شود، هم برای اشاره به دامنه‌های شرقی رشته‌کوه‌های البرز و هم برای نام‌گذاری قومی با همین نام به کار می‌رود. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که نام «تالش» از واژه «تالوش» برگرفته شده و در واقع شکل تحول‌یافته‌ای از «کادوس» باستانی است؛ قومی که در گذشته منطقه‌ای گسترده را در اختیار داشتند. قوم تالش برخلاف برخی اقوام دیگر، مهاجر نبوده‌اند، بلکه جمعیتی بومی و ریشه‌دار در همین سرزمین به شمار می‌آیند (عرفانی نمین و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۱۱).

این سرزمین در مقاطع تاریخی نام‌های مختلفی داشته است. در منابع متعلق به زمان باستان، آثار نویسندگان یونان و روم و در اغلب تحقیقات جدید، از مردم تالش بنام کادوسیان یا کادوسی‌ها و از دیار تالش با نام سرزمین یا کشور کادوسی یاد شده است. چنانچه از پاراگراف‌های زیر می‌آید، کادوسیان در زمان مادها که فرمان‌گزارش ههوخستر بود بیشترین خاک ایران را در آن زمان بر عهده داشتند و در ناحیه باریک و گرم، میان کوه‌های البرز و دریای خزر زندگی می‌کردند. از پذیرفتن سیادت مادها خودداری کردند، یا شاید تاریخ تالشان یا کادوسیان به حتی دورتر از این نیز می‌رسد. برخی منشأ و نژاد آنها را ایرانی و آنان را از ساکنان اصلی این کشور، پیش از آمدن آریائی‌ها دانسته‌اند. مورخان یونانی به کادوسیان کوسیان یا کیسی و یا کاسو می‌گفتند (عبدلی، ۱۳۷۸: ۱۵).

۲. جدایی سرزمینی و شکل‌گیری نظم ملی در جمهوری آذربایجان

از اران تا آذربایجان: بازتعریف هویت ملی. جدایی مناطق شمالی رود ارس، نتیجه سیاست‌های توسعه‌طلبانه امپراتوری روس بود؛ سیاست‌هایی که اجرای آن از دوره تزاری با هدف مهندسی هویت آغاز شد و در دوران شوروی تداوم یافت. این روند، موجب گسست تدریجی

پیوندهای فرهنگی و تاریخی میان این سرزمین‌ها و ایران گردید و زمینه‌ای فراهم ساخت تا در گذر زمان، هویتی مستقل و گسسته از گذشته مشترک دو ملت شکل گیرد (رضائی، ۱۴۰۱: ۱۳۸).

این گسست نه تنها در ابعاد سیاسی، بلکه در ترکیب قومی و زبانی نیز بازتاب یافت و پیامدهای بلندمدتی در ساخت اجتماعی منطقه بر جای گذاشت. در نتیجه، جمهوری آذربایجان کنونی از مجموعه‌ای ناهمگون متشکل از دست کم پانزده گروه قومی و زبانی پدید آمد. میان این گروه‌ها، اقوام ایرانی تبار مانند تالشی‌ها، تات‌ها و کردها نیز حضور دارند؛ مردمانی که از دیرباز در این منطقه زیسته‌اند و سهمی مهم در ساختار فرهنگی آن دارند (کریمی، ۱۳۹۸: ۵). در همین زمینه، بارتور^۱ خاطر نشان می‌کند که «تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا حتی در دوران اسلامی نیز از میان نرفت.» (Borovkov, 1963:777). این ناهمگونی تاریخی در دوران معاصر نیز به‌ویژه پس از استقلال جمهوری آذربایجان، زمینه‌ساز بروز بحران‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی شده است؛ از جمله بحران قره‌باغ، اشغال بخشی از خاک کشور توسط نیروهای ارمنی و حضور اقلیت‌های بالقوه بحران‌ساز مانند تالشی‌ها در جنوب شرقی و لزگی‌ها در شمال شرقی (کرم‌زادی و خوانساری‌فرد، ۱۳۹۱: ۱۴۶-۱۴۴).

در تحلیل جایگاه تاریخی و جغرافیایی نام آذربایجان در منابع کهن، ابن خردادبه دبیر دیوان ایالات ماد (الجبال) قرن سوم هجری در کتابش پیرامون اران و آذربایگان، آنها را جداگانه نام برده است. اران، تفلیس، بردعه (بردع) و بیلقان (بیلگان)، قبله و شیروان که شهرستان‌های اران و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان به تصرف آورد (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۲۰-۱۱۸).

همچنین ابن فقیه در کتاب مشهور خود البلدان، سرزمین ارمنستان را چهار بخش کرده و آن بخش‌ها را «ارمنیه» اول دوم و سوم و چهارم نامیده است. وی اران را جز بخش اول بلاد ارمنیه دانسته و بردعه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکی، شمکور (شامخور) و بلاسجان و (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است. وی چنین نگاشته: «اران نخستین ملک ارمنیه است و در آن ۴۰۰۰ دهکده است. توضیحی که وی پیرامون شهرهای آذربایجان داده، موید جدایی این سرزمین از اران است. وی چنین نگاشته: «حد آذربایجان تا دو رود رس (ارس) و کر (کور) است در ارمنیه جای بیرون شدن رود رس قالی قلا (کلیکیه) است سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد سپس از ورثان بگذرد و به برخوردگاه دو رود آید و بدین‌گونه با رود کر برخورد کند. میان این دو شهر بیلقان است سپس این دو رود بروند تا

^۱. Bartur

به دریای گرگان ریزند.» (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۳-۱۲۹). این منابع معتبر نشان می‌دهد که نام آذربایجان تنها به نواحی جنوب رود ارس اطلاق می‌شده و مناطق شمالی آن با عنوان اران شناخته می‌شد؛ بنابراین، در تاریخ اسلامی و ایرانی، میان اران و آذربایجان تمایز روشنی وجود داشته است.

منطقه اران و شیروان که پیش از جنگ‌های ایران و روسیه در قلمرو ایران قرار داشت، به‌موجب عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای در قرن نوزدهم از ایران جدا و به روسیه تزاری واگذار شد. پس از فروپاشی روسیه تزاری و در پی جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸، کنفدراسیون قفقاز جنوبی در تفلیس شکل گرفت که به سه واحد گرجستان، ارمنستان و تاتار تقسیم شد. در ادامه، با نفوذ عثمانیان و برخلاف توافقات اولیه، کشور جدیدی با نام «آذربایجان قفقاز» تأسیس شد. این دولت تحت فشار سیاسی عثمانی و تهدید مصطفی کمال پاشا برای حمله به باکو و سپس با حمله بلشویک‌های آذری به رهبری نریمان نریمان‌اف از داغستان، سقوط کرد و به جمهوری آذربایجان شوروی تبدیل شد. پس از فروپاشی شوروی، جمهوری آذربایجان بار دیگر استقلال یافت (احمدی، ۱۳۹۵: ۱۰-۹).

در این میان، نقش حزب مساوات در نام‌گذاری ساختار سیاسی جدید شمال رود ارس بسیار تعیین‌کننده بود. این حزب که پیوند نزدیکی با امپراتوری عثمانی داشت و از سیاست‌های بریتانیا نیز تأثیر می‌پذیرفت، با انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک، نام تاریخی «آذربایجان» را برای قلمرو جدید برگزید تا نوعی پیوستگی هویتی ایجاد کند. این اقدام، به‌نوعی تلاش برای مشروعیت‌بخشی به دولت تازه تأسیس و پر کردن خلأ هویتی ناشی از جدایی از ایران بود. با این حال، منابع معتبر تاریخی نشان می‌دهند که منطقه شمال ارس در هیچ دوره‌ای با عنوان آذربایجان شناخته نشده و همواره با نام‌های «اران» و «شیروان» از آن یاد شده است (جباری، ۱۳۸۹: ۱۹).

در همین راستا، فردریش نیچه نیز در تحلیل تمدن‌ها بر این باور است که شناخت فرهنگ و تمدن هر جامعه، مستلزم بررسی سازه‌های بنیادین آن در بستر زمان است. او تأکید می‌کند که ساختار فرهنگی جوامع باید از شرایط آغازین آن‌ها مورد مطالعه قرار گیرد تا بتوان به درکی جامع از روند شکل‌گیری و تحول آن‌ها رسید (آشوری، ۱۳۵۷: ۶۸). بر همین مبنا، می‌توان گفت فرهنگی که جمهوری آذربایجان معاصر به آن نسبت داده می‌شود، در واقع متعلق به مردم آلبانیای قفقاز یا اران است. اندیشه پان‌ترکیسم که مبنای فکری حزب ینی مساوات محسوب می‌شود، در طول یک قرن گذشته مسیر طبیعی تحول فرهنگی

و تمدنی این سرزمین را منحرف کرده است. این در حالی‌ست که میراث‌فرهنگی این منطقه باید بازتاب‌دهنده مشارکت تاریخی بیش از بیست قوم ساکن در آن باشد. در پایان، اگر تعریف افلاطون از جمهور را بر پایه مفاهیمی چون عدالت، نظام و هویت در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که ساختار سیاسی کنونی جمهوری آذربایجان از اصول بنیادین جمهوریت فاصله دارد. شواهد این امر را می‌توان در عملکردهای حکومت مشاهده کرد؛ از جمله نسل‌کشی ارمنیان، ادعای حمایت از جامعه یهود، جلوگیری از ورود تالشان به نهادهای قانون‌گذاری، و اعمال محدودیت علیه کردهایی که بر حفظ هویت قومی خود پافشاری می‌کنند (آرکلیانس، ۱۳۹۹: ۶۷).

تالشان در چالش هژمونی. پس از فروپاشی شوروی، جمهوری آذربایجان با الگوبرداری از سیاست‌های ملی‌گرایانه ترکیه و تا حدی شوروی، رویکردی مبتنی بر انکار هویت اقلیت‌های غیرترک را در پیش گرفت. این سیاست‌ها با نادیده‌گرفتن تنوع تاریخی و قومی منطقه، به‌ویژه سنت هم‌زیستی ایرانی در قفقاز، موجب تضعیف ساختارهای چند قومیتی و افزایش تنش‌های قومی شدند؛ تنش‌هایی که آثارشان تا امروز ادامه دارد. در همین راستا، در دوران ریاست جمهوری ایلچی‌بیگ، فارس‌ها به‌عنوان دشمنان تاریخی معرفی شدند و عناصر هویت ایرانی مورد حمله و تخریب قرار گرفتند. او بارها از مفهوم "آذربایجان بزرگ" سخن گفت و تحقق آن را وعده داد که نشان‌دهنده گرایش‌های ملی‌گرایانه افراطی او بود (اکبری و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۴).

بر اساس این ضدیت، بسیاری از اقوام ایرانی‌زبان ساکن در محدوده‌ای که بعدها جمهوری آذربایجان نام گرفت، یا شروع به پنهان کردن ریشه‌های ایرانی خود کردند یا به‌تدریج در فرایند همگون‌سازی جذب شدند. این روند همگون‌سازی به‌ویژه برای گروه‌هایی چون تات‌های مسلمان که خود را «پارسی» می‌نامیدند و کردها با سرعت بیشتری انجام شد. تالشی‌ها اگرچه تا حدی تحت‌تأثیر این فرایند قرار گرفتند، اما توانستند هویت خود را حفظ کنند. امروزه تالشی‌ها از نظر ابراز هویت قومی، فعال‌ترین اقلیت ایرانی‌زبان در جمهوری آذربایجان به شمار می‌روند (Abrahamian, 2005: 121).

طبق سرشماری سال ۲۰۱۹، ۹۴٫۸ درصد جمعیت جمهوری آذربایجان را آذربایجانی‌ها و تنها ۵٫۱ درصد را اقلیت‌ها تشکیل می‌دهند؛ آماري که نسبت به سال ۲۰۰۹، کاهش چشمگیری دارد و نشانگر روند «جذب فرهنگی» به تعبیر گرامشی است. در این فرایند، دولت با نهادینه‌سازی زبان و فرهنگ اکثریت، تنوع زبانی را محدود کرده و هژمونی فرهنگی خود را تثبیت می‌کند. قوانین آموزشی نیز هرچند بر برابری تأکید دارند، در عمل با

رسمی سازی زبان آذربایجانی، مانع آموزش به زبان های اقلیت می شوند؛ وضعیتی که به رضایت سازی ظاهری و تحکیم سلطه فرهنگی اکثریت می انجامد. جمهوری آذربایجان در گزارش ادواری ۲۰۲۲ خود مدعی اجرای توصیه های شورای اروپا درباره حقوق اقلیت هاست، از جمله شناسایی هویت قومی، تصویب قوانین ضد تبعیض و اصلاحات آموزشی. با این حال، بر اساس شواهد میدانی و گزارش شورای عمومی مردم تالشی، این اقدامات عمدتاً جنبه ظاهری دارد و اقلیت ها همچنان با تبعیض، محدودیت زبانی و فشار امنیتی روبه رو هستند. از دیدگاه گرامشی، این شکاف میان ادعا و واقعیت نمونه ای از دوگانگی ساختاری است که در آن دولت از طریق نهادهای رسمی، هژمونی فرهنگی اکثریت را حفظ کرده و هویت های اقلیت را به حاشیه می راند (Gayibov, 2023: 2-6).

از سوی دیگر، واقعیت های میدانی نیز حاکی از حضور مؤثر تالشی ها در عرصه های ملی آذربایجان است. بنا بر گزارش دکتر اسماعیل شعبان اف، عضو شورای اقوام ریاست جمهوری روسیه، حدود ۳۰ درصد شهدای جنگ دوم قره باغ از قوم تالش بوده اند و نیروهای تالشی نقش تعیین کننده ای در آزادسازی شهر شوشا ایفا کرده اند. با این حال، این واقعیت در روایت رسمی دولت آذربایجان نادیده گرفته شده و نام قوم تالش در رسانه ها و اسناد رسمی به ندرت ذکر می شود. این حذف نمادین، بخشی از سیاست دولت در جهت یکدست سازی حافظه ملی و به حاشیه راندن اقوام غیر ترک تلقی می شود (شعبان اف، ۱۴۰۲).

به بیانی دیگر، وضعیت اقلیت هایی چون تالشان در جمهوری آذربایجان نمونه ای از سلطه فرهنگی دولت مرکزی است. تالشان با وجود فشارهای مشابه، مقاومت فرهنگی فعالی از خود نشان داده اند. آن ها با بهره گیری از رسانه های نوین، شبکه های اجتماعی و نهادهای فرهنگی خارج از کشور، تلاش کرده اند زبان و هویت خود را حفظ کنند. این تلاش ها، مصداق مقاومت در برابر پروژه هژمونیک دولت برای یکسان سازی فرهنگی است (حشمتی، ۱۳۹۸).

محدودیت های اعمال شده بر فعالیت های اجتماعی و سیاسی تالشان در جمهوری آذربایجان را می توان بخشی از سازوکار تثبیت سلطه فرهنگی دولت مرکزی دانست. به طوری که بر اساس گزارش شورای عمومی مردم تالش در جمهوری آذربایجان، حتی گردهمایی های کوچک تالشی ها با موانع شدید روبه روست و هرگونه تلاش برای ترویج یا بازتعریف هویت قومی آنان از سوی حکومت تهدیدی امنیتی تلقی می شود. رویکرد امنیتی دولت در قبال فعالیت های فرهنگی تالشی ها تلاشی برای جلوگیری از شکل گیری «ضد هژمونی» و حفظ نظم فرهنگی غالب است. بسیاری از فعالان تالشی به دلیل طرح مسائل هویتی تحت تعقیب

نهادهای امنیتی قرار گرفته و با فشارهای قضایی و نقض حریم خصوصی روبه‌رو می‌شوند؛ اقداماتی که عملاً مانع گفت‌وگوی آزاد و سازمان‌یابی فرهنگی آنان می‌گردد (Public Council of the Talysh People in Azerbaijan, 2021:6).

۳. سیاست هویت و بازنمایی تالشان در جمهوری آذربایجان

ناهمگونی فرهنگی، ویژگی بارز بسیاری از کشورهای امروزی است. از همین رو، دولت-ملت‌های مدرن، اغلب در مدیریت تنوع‌های فرهنگی و قومی با چالش‌های جدی مواجه‌اند (توسلی رکن‌آبادی و صالح‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۳). این چالش‌ها نه تنها در کشورهایی با سابقه دولت‌سازی، بلکه در دولت‌های نوظهور با جمعیت متنوع نیز دیده می‌شود. قومی مانند تالشان که از نظر زبانی و فرهنگی با قوم غالب تفاوت دارند، اغلب در موقعیت حاشیه‌ای قرار گرفته و با سیاست‌های همسان‌سازی و حذف نمادین مواجه‌اند. در جمهوری آذربایجان، اختلاف آماری میان منابع رسمی و گزارش‌های شورای تالشی، نشانه‌ای از تلاش برای تضعیف جایگاه این قوم است. گفتمان‌های رسمی درباره هویت تالشی‌ها متضادند؛ برخی آنان را دارای ریشه مستقل و تاریخی با ایران می‌دانند، برخی دیگر تلاش دارند آنان را زیرمجموعه‌ای از آذربایجانی‌ها معرفی کنند. این دیدگاه‌ها با سیاست‌های جذب‌گرایانه دولت هم‌راستا هستند. در این میان، زبان تالشی نقش مهمی در حفظ هویت قومی دارد و با وجود کاربرد محدود، به‌عنوان ابزار انتقال میراث فرهنگی و مقاومت فرهنگی عمل می‌کند. نقطه عطف مقاومت تالشی‌ها در سال ۱۹۹۳ و هم‌زمان با بحران قره‌باغ بود؛ زمانی که سرهنگ همت‌اف جمهوری خودمختار تالش-موغان را در لنکران اعلام کرد. باوجود سرکوب سریع آن، این اقدام به نمادی از بیداری قومی و مقابله با همسان‌سازی فرهنگی تبدیل شد (Kokaisl, 2025:5-7).

از حیث تاریخی، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موجی از خودآگاهی در میان ملت‌های این کشور سابق شکل گرفت؛ چه در میان ملت‌های اصلی و چه در میان اقلیت‌های قومی. پرسش‌هایی درباره ریشه‌ها، هویت و جایگاه فرهنگی و دینی مطرح شد و بسیاری به بازتعریف خود و گذشته‌شان پرداختند. قوم تالش نیز با بهره‌گیری از فضای بی‌ثباتی سیاسی، اقدام به احیای هویت قومی خود کرد و جمهوری کوتاه‌مدت تالش-موغان را بنیان نهاد. اگرچه این جمهوری عمر کوتاهی داشت، اما به‌عنوان محرکی ایدئولوژیک موجب شکل‌گیری فرایندهایی در حوزه‌های مختلف شد؛ از جمله پیدایش جنبش ملی تالشی و تأسیس آکادمی

ملی تالشی در سال ۲۰۱۰ که هم‌اکنون دفتر مرکزی آن در مینسک بلاروس قرار دارد. این آکادمی با انتشار آثار ادبی به زبان تالشی، تدوین فرهنگ‌نامه‌ها و انجام پژوهش‌های تخصصی، نقش مهمی در حفظ و توسعه میراث فرهنگی تالشی‌ها ایفا کرده است (Arakelova, 2012: 63).

پیشینه تلاش‌های استقلال‌طلبانه تالشی‌ها به دوره حکومت مساوات بازمی‌گردد. گرچه عمر آن کوتاه بود، اما نشان‌دهنده تداوم خواست تاریخی تالشی‌ها برای حفظ هویت قومی و سیاسی خویش در برابر سیاست‌های مرکزگرایانه دولت‌های وقت بوده است. این دو تجربه تاریخی، از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، بیانگر تلاش اقوام حاشیه‌ای برای بازتعریف جایگاه خود در ساختار قدرت و مقاومت در برابر سیاست‌های هویت‌زدایانه دولت مرکزی است (Asatrian & Borjjan, 2005: 50). این روند احیا، به تدریج از کنش‌های فرهنگی به مطالبات سیاسی - اجتماعی تبدیل شد. سیاست هویت قومی تالش‌ها در جمهوری آذربایجان پس از جنگ قره‌باغ در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در واکنش به سلطه هویت ملی آذری شکل گرفت. روشنفکران تالشی با انتشار نشریات مستقل تلاش کردند هویتی جایگزین تعریف کنند، اما این کنشگری منجر به بحران خودانگاره شد؛ جایی که هویت تالشی به حوزه‌های خصوصی رانده شد و هویت آذری در فضای عمومی غالب بود. این وضعیت موجب چنددستگی در میان فعالان شد که بین اغراق در مطالبات قومی و انکار هویت دچار دوگانگی بودند. در ادامه، این حرکت به مرحله مطالبه‌گری رسید و درخواست‌هایی چون تأسیس دانشکده زبان تالشی، پخش برنامه‌های تلویزیونی به این زبان و حمایت مالی از میراث فرهنگی مطرح شد. بزرگ‌نمایی نقش تاریخی تالش‌ها نیز به‌عنوان ابزاری برای تقویت موقعیت چانه‌زنی سیاسی به کار رفت. باین‌حال، سلطه زبان آذربایجانی در آموزش و رسانه، موانع مهمی در تحقق این مطالبات بودند (Gerber, 2007: 13-19).

با وجود این، روند احیای زبان و هویت تالشی در سال‌های اخیر، به‌ویژه در جامعه مهاجر تالشی در روسیه، از طریق استفاده فعال‌تر از زبان مادری در آیین‌های سنتی، تقویت شده است. امروزه به‌کارگیری اصطلاحات اصیل تالشی در سنگ‌نوشته‌های قبور و تلاش روشنفکران برای نسبت‌دادن ریشه قومی خود به «کادوسی‌ها» به‌عنوان نیاکان باستانی، نمونه‌هایی از بازسازی هویت فرهنگی در قالب روایت‌های تاریخی جدید است. این تحولات نشان‌دهنده افزایش خودآگاهی قومی و مقاومت فرهنگی تالشی‌ها در برابر روند همسان‌سازی

زبانی است (Arakelova, 2012: 64). فعالیت‌های فبریه سابانوا^۱ و تأسیس موزه فرهنگی تالش در کاکالوس، نمونه‌ای از مقاومت فرهنگی در برابر سیاست همسان‌سازی دولت است. این موزه با برگزاری کلاس‌های رقص و تئاتر، به پایگاهی برای آموزش و انتقال مفاهیم هویتی تالشی تبدیل شده و نمادی از «حفاظت فعال هویتی» در سطح محلی به شمار می‌آید. این کنش‌گری فرهنگی نشان‌دهنده آگاهی هویتی پویای تالش‌ها و توان مقاومت آن‌ها در برابر فشارهای همسان‌ساز است (Pulitzer Center, 2018).

در این چارچوب، بررسی قانون اساسی جمهوری آذربایجان نشانگر حفظ تنوع زبانی و فرهنگی است. ماده ۲۱ این قانون، استفاده و توسعه آزاد زبان‌های رایج در میان مردم را تضمین می‌کند؛ اصلی که به طور ضمنی بر حق اقوام در حفظ و گسترش زبان مادری‌شان صحنه می‌گذارد. همچنین، ماده ۲۴ بر کرامت انسانی و آزادی‌های فردی فارغ از تعلقات قومی یا فرهنگی تأکید دارد و ماده ۲۵ دولت را موظف می‌سازد تا برابری حقوق و آزادی‌های همه شهروندان را صرف‌نظر از نژاد، قومیت، مذهب، زبان یا منشأ اجتماعی تضمین کند. ماده ۴۵ نیز به صراحت حق استفاده از زبان مادری را برای همه افراد بدون هیچ‌گونه مانع یا محرومیتی به رسمیت می‌شناسد (Respublikasının Azərbaycan Konstitusiyası, 1995). در این چارچوب، شکاف میان اصول حقوقی و سیاست‌های اجرایی در جمهوری آذربایجان به یکی از محورهای تنش هویتی تبدیل شده است. موقعیت تالشی‌ها نشان‌دهنده رابطه قدرت و گفتمان‌های هویتی در دولت‌های چند قومیتی است؛ حذف آنان از متون رسمی، اقدامی راهبردی برای ساخت هویت ملی یکدست و مرزبندی میان «خود ملی» و «دیگری قومی» تلقی می‌شود. باوجود پیوند فرهنگی و زبانی تالشی‌ها با حوزه ایرانی، تلاش دولت برای یکسان‌سازی هویتی در برابر مقاومت تالشی‌ها، منازعه‌ای سیاسی و اجتماعی را رقم زده است (جباری، ۱۳۸۹: ۸۱).

قفقاز جنوبی گاه در آسیای مرکزی یا شمال خاورمیانه دسته‌بندی می‌شود و از تنوع زبانی و فرهنگی ناشی از قومیت‌ها و تحولات تاریخی برخوردار است. حضور تالشی‌ها در مرزهای شمالی ایران در رقابت‌های ژئوپلیتیکی اهمیت دارد. مداخلات دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تنش‌های قومی و سرکوب‌های هویتی را تشدید کرده است. ایران به‌عنوان بازیگر تاریخی این منطقه پس از فروپاشی شوروی برای حفظ ثبات تلاش کرده، زیرا بی‌ثباتی آن امنیت ملی ایران را تهدید می‌کند. باوجود مشترکات فرهنگی و مذهبی، روابط ایران و

^۱. Febrie Sabanova

جمهوری آذربایجان پایدار نبوده و تحت تأثیر روابط راهبردی آذربایجان با آمریکا، ترکیه و اسرائیل و نیز اختلافات حقوقی دریای مازندران قرار دارد (کولایی، ۱۳۸۹: ۸۱).

یکی از پیوندهای قومی و فرهنگی ایران با قفقاز جنوبی، حضور قوم تالش در دو سوی مرزهاست. تالشی‌های شمالی در جمهوری آذربایجان و داغستان و تالشی‌های جنوبی در استان‌های گیلان، اردبیل، زنجان و قزوین سکونت دارند. منطقه تالشان از غرب گیلان تا جنوب شرقی آذربایجان امتداد یافته و به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش تالشان همچنان روابط خویشاوندی و فرهنگی مشترک آذربایجان. با وجود مرزبندی سیاسی، دو بخش تالشان روابط خویشاوندی و فرهنگی مشترک دارند که هویت قومی آنان را حفظ کرده است (احترامی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۹۳).

هویت تالشی در جمهوری آذربایجان به دلیل سیاست‌های قوم‌محور و تمرکز بر زبان ترکی با چالش روبه‌روست. بخشی از تالشی‌ها در واکنش، بر استقلال یا پیوندهای تاریخی با ایران تأکید کرده‌اند. میراث روسیه تزاری و شوروی نیز ذهنیت آنان را شکل داده است؛ از جمله آموزش سکولار و خاطره جنگ جهانی دوم. این شرایط برای ایران ظرفیت ژئوپلیتیکی ایجاد می‌کند، زیرا تالشی‌ها با وجود فشارها همچنان ارتباط فرهنگی و تاریخی خود با ایران را حفظ کرده‌اند و این امر می‌تواند نفوذ نرم ایران در قفقاز جنوبی را تقویت کند (Arakelova, 2024:66). جمهوری آذربایجان، با وجود فشارهای سیاسی و فرهنگی، همچنان ظرفیتی ژئوپلیتیکی برای ایران به شمار می‌آید. توجه به پیوندهای قومی و فرهنگی با این گروه‌ها، علاوه بر پاسخ به سیاست‌های همگون‌سازانه منطقه، می‌تواند زمینه‌ای برای تقویت تعاملات فرهنگی و افزایش همکاری‌های سازنده ایران در قفقاز جنوبی فراهم کند.

با توجه به اینکه منطقه قفقاز و آسیای میانه بخشی از عمق استراتژیک ایران محسوب می‌شود، ضروری است از ظرفیت‌های موجود به طور مؤثر بهره‌برداری شود. حضور اقوام ایرانی‌تبار در این مناطق که میراث‌دار گذشته ایران زمین‌اند، می‌تواند در قالب بازیگران فرهنگی و اجتماعی در راستای منافع ملی ایران ایفای نقش کند. این اقوام با حفظ هویت ایرانی خود در برابر فشارهای همگون‌سازانه، به‌نوعی حافظان تمدن ایرانی در خارج از مرزهای رسمی کشور هستند و توانایی خنثی‌سازی پروژه‌های هویتی علیه ایران را دارند. در شرایطی که برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تلاش دارند با استفاده از ابزارهای فرهنگی، رسانه‌ای و آموزشی، پیوندهای تاریخی این اقوام با ایران را قطع کنند، اقوام ایرانی‌تبار می‌توانند نقش سپر فرهنگی ایفا کنند.

حمایت هدفمند از زبان، آیین‌ها و حافظه تاریخی این اقوام نه تنها مانع جذب آنان در پروژه‌های هویتی رقیب می‌شود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری شبکه‌ای از کنشگران فرهنگی

همسو با ایران خواهد بود؛ موضوعی که به‌ویژه درباره تالشی‌ها که تحت فشارهای فرهنگی قرار دارند، اهمیت دارد. برای بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها، تدوین راهبردی جامع در حوزه دیپلماسی فرهنگی و عمومی ضروری است. ایجاد نهادهای فرهنگی مشترک، حمایت از تولیدات رسانه‌ای بومی، اجرای برنامه‌های تبادل علمی و هنری و تقویت ارتباطات دانشگاهی می‌تواند به تحکیم پیوندهای هویتی میان ایران و اقوام ایرانی‌تبار منجر شود. چنین رویکردی نه تنها نفوذ نرم ایران را در منطقه تقویت می‌کند، بلکه در بلندمدت می‌تواند جایگاه ایران را در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای بر پایه پیوندهای تمدنی بازتعریف کند.

علی‌رغم آنکه ایران سال‌هاست بر اهمیت دیپلماسی فرهنگی تأکید می‌کند، بسیاری از اقدامات انجام‌شده در این حوزه به دلیل تکرار، کلیشه‌گرایی و فقدان نوآوری، بازخورد مؤثری نداشته‌اند و عملاً به نتایج ملموس منجر نشده‌اند. در چنین شرایطی، ضروری است که دیپلماسی فرهنگی ایران از چارچوب‌های سنتی خارج شده و با بهره‌گیری از راهکارهای نوین و متناسب با روندهای روز به کنشگری واقعی و اثرگذار تبدیل شود. یکی از این راهبردهای نوآورانه، شبکه‌سازی هویتی از پایین به بالاست؛ رویکردی که با محوریت اقوام ایرانی‌تبار در قفقاز و آسیای میانه، می‌تواند پیوندهای فرهنگی و تاریخی را به‌صورت پایدار احیا کند. در این مسیر، راهاندازی پلتفرم‌های دیجیتال چندزبانه با مدیریت فعالان بومی، بستری برای تولید محتواهای فرهنگی، روایت‌های محلی و گفت‌وگوهای فرامرزی فراهم می‌سازد. همچنین حمایت هدفمند از نخبگان فرهنگی، علمی و هنری این اقوام از طریق بورسیه‌های تحصیلی، پروژه‌های مشترک و تأسیس خانه‌های فرهنگ، می‌تواند آنان را به سفیران فرهنگی غیررسمی ایران بدل کند. در کنار این اقدامات، تمرکز بر دیپلماسی حافظه مشترک از طریق تولید مستندهای تاریخی، تورهای فرهنگی و آرشوهای دیجیتال، احساس تعلق و پیوند تاریخی را تقویت کرده و در برابر پروژه‌های هویتی رقیب، ایستادگی فرهنگی ایجاد می‌کند. چنین رویکردی می‌تواند دیپلماسی فرهنگی ایران را از سطح شعار به سطحی عملیاتی و اثربخش ارتقا دهد.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری آذربایجان با اتخاذ سیاست‌های هویت‌محور و دولت‌گرا، تلاش کرده‌است اقوام غیرترک از جمله تالش را از طریق تحریف آماری، حذف نمادین، محدودیت‌های زبانی و فشارهای امنیتی به حاشیه براند. این سیاست‌ها موجب تضعیف جایگاه فرهنگی و سیاسی تالشی‌ها و گسست پیوندهای تاریخی آنان با ایران شده است. در چنین شرایطی، پرسش اصلی این پژوهش آن بود که ظرفیت‌های فرهنگی،

اجتماعی و سیاسی قوم تالش چگونه قابل تحلیل‌اند و این قوم چه واکنشی در برابر سیاست‌های هویت‌زدا از خود نشان داده است.

بر اساس فرضیه پژوهش، باتوجه به سیاست‌های همگون‌ساز دولت و فقدان نهادهای مدنی مستقل، قوم تالش از ظرفیت محدودی برای کنش‌گری سیاسی برخوردار است؛ با این حال، نشانه‌هایی از مقاومت فرهنگی و تقویت آگاهی هویتی درون‌گروهی در میان آنان قابل مشاهده است. چارچوب نظری پژوهش، تلفیقی از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی جدید، هژمونی فرهنگی گرامشی و سیاست هویت است که امکان تحلیل چندسطحی از وضعیت تالشی‌ها را فراهم کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد قوم تالش با وجود فشارهای سیاسی و فرهنگی، توانسته است با بهره‌گیری از رسانه‌های نوین، حافظه تاریخی، نهادهای فرهنگی فرامرزی و شبکه‌های اجتماعی، نوعی مقاومت فرهنگی - سیاسی شکل دهد.

این مقاومت در قالب حفظ روایت‌های بدیل، مطالبه‌گری هویتی و تلاش برای احیای زبان و فرهنگ تالشی نمود یافته است. همچنین، پیوندهای تاریخی و فرهنگی این قوم با ایران، ظرفیت مهمی برای نفوذ نرم جمهوری اسلامی در قفقاز جنوبی فراهم کرد. در سطحی فراتر، قوم تالش نه تنها قربانی سیاست‌های هژمونیک دولت آذربایجان‌اند، بلکه می‌توانند به‌عنوان بازیگران فرهنگی و ژئوپلیتیکی، نقش مهمی در معادلات منطقه‌ای ایفا کنند. حمایت هدفمند از این اقوام، به‌ویژه از سوی ایران، می‌تواند به تقویت دیپلماسی فرهنگی، بازتعریف جایگاه تمدنی ایران در منطقه و خنثی‌سازی پروژه‌های هویت‌زدا یانه رقبا منجر شود. این امر مستلزم تدوین راهبردی جامع در حوزه دیپلماسی عمومی، شبکه‌سازی هویتی و بهره‌گیری از ابزارهای نوین فرهنگی و رسانه‌ای است تا اقوام ایرانی تبار به‌عنوان سفیران فرهنگی غیررسمی ایران در منطقه ایفای نقش کنند.

منابع و مأخذ

فارسی

- آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، **تعریف و مفهوم فرهنگ**، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- آرکلیانس، رافی (۱۳۹۹)، **تالشان و ارمنیان - اران و آرتساخ، فصلنامه فرهنگی پیمان**، ۲۴ (۹۳)، ص ۱۰۸-۶۵
- احمدی، حسین (۱۳۹۵)، **جمهوری آذربایجان: ۲۳ سال تکاپو برای دولت و ملت‌سازی**، تهران: نشر موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۱)، **المسالک الممالک**، ترجمه، سعید خاکرند، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.

- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۳۴۹)، ترجمه مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه، محمد رضا حکیمی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اکبری، محمد حسین؛ شهرام‌نیا، امیرمسعود و وثوقی، سعید (۱۴۰۰)، الگوی رفتاری جمهوری آذربایجان با جمهوری اسلامی ایران؛ برآیندی از سازه‌های هویتی، دانش سیاسی، ۱۷(۱)، ص ۲۶-۱.
- احترامی، علی؛ قاسمی، علی اصغر، سیمبر، رضا و عبادالهی چندانق، حمید (۱۴۰۰)، بررسی تأثیر احساس محرومیت نسبی بر قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش، فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی، ۱۰(۳)، ص ۴۸۷-۵۲۴.
- توسلی رکن آبادی، مجید و صالح‌زاده، سیروان (۱۳۹۳)، مبانی نظری شهروندی چند فرهنگی در اندیشه‌های ویل کیمیلیکا. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۵(۳۷)، ص ۶۲-۳۳.
- جباری، ولی (۱۳۸۹)، شیعیان جمهوری آذربایجان، قم: انتشارات شیعه‌شناسی.
- راجر، سایمون (۱۳۹۴)، درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی؛ هژمونی، انقلاب و روشنفکران، ترجمه، محمد کاظم شجاعی، تهران: ناشر سبزان
- رمضانی، عباس (۱۳۸۷)، معاهدات تاریخی ایران: ۱۰۰ [صد] قرارداد تاریخی از دوره‌ی صفویه تا پایان دوره‌ی قاجاریه، تهران: انتشارات ترفند.
- رضائی، محمد (۱۴۰۱)، مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان و تاریخ‌نگاری محلی شمال غرب ایران، فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، ۳۲(۳۰)، ص ۶۲-۱۳۷.
- عبدلی، علی (۱۳۷۸)، چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش، رشت: نشر گیلکان.
- عرفانی نمین، لاله؛ شعبانی، رضا و فروزش، سینا (۱۳۹۹)، موضع‌گیری‌های سیاسی خوانین تالش با حکومت روسیه در دوره قاجار تا عهدنامه ترکمنچای، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، ۸(۲)، ص ۱۲۲-۱۰۹.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، هویت؛ مطالبه کرامت و سیاست ناخشنودی، ترجمه هانیه رجبی و مهدی موسوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- کریمی، مجید (۱۴۰۳)، تات‌های قفقاز یا پارسی‌زبان‌های جمهوری آذربایجان، تهران: نشر آرون.
- کریمی، علی (۱۳۹۶)، سرنوشت جدا شدن تالش قفقاز از ایران، تهران: نشر آرون.
- کرم‌زادی، مسلم و خوانساری‌فرد، فهیمه (۱۳۹۱)، دولت‌سازی در قفقاز جنوبی: شکست‌ها و موفقیت‌ها، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۸(۷۸)، ص ۱۶۵-۱۳۷.
- کولایی، الهه (۱۳۸۹)، جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۶(۱)، ص ۷۵-۱۱۱.
- کهن، گوئل (۱۴۰۳)، کتاب تالش: یک تک‌نگاری از تالش پیش از برآمدن رضاشاه، تهران: نشر نامک
- گرامشی، آنتونیو و راثی تهرانی، حبیب (۱۳۸۸)، نظریه هژمونی، کتاب ماه علوم اجتماعی، دوره جدید (۱۶)، ص ۹۹-۱۰۸.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، هویت؛ مطالبه کرامت و سیاست ناخشنودی، ترجمه هانیه رجبی و مهدی موسوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- مجیدی، محمدرضا و صوراناری، حسین (۱۳۹۵)، نقش مواریت مشترک فرهنگی در همگرایی ایران و جمهوری آذربایجان، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۹(۲)، ص ۳۶۰-۳۴۱.

مباشری، محبوبه و خجسته زنوزی، الناز (۱۴۰۳)، نقد «هژمونی فرهنگی» در رمان آبنبات هلدار، پژوهش‌های بین رشته‌ای ادبی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۶(۲)، ص ۲۹۱-۳۰۸.

نَش، کیت (۱۳۹۵)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر. سایت و خبرگزاری‌ها:

حشمتی، برهان (۱۶ دی ۱۳۹۸). نقش و جایگاه اقلیت‌ها در جمهوری آذربایجان. مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، <http://peace-ipsc.org/fa>.

شعبان‌اف، اسماعیل (۴ دی ۱۴۰۰). دولت آذربایجان هویت قومی تالش‌ها را به رسمیت بشناسد. تحولات جهان اسلام <http://iswnews.com/59636>.

لاتین

- Asatrian, G&. Borjian, H. (2005). Talish and the Talishis (The State of Research). **Iran and the Caucasus**, 9(1), 43-72. <https://doi.org/10.1163/1573384054068169>
- AraKelova, V. (2024). The Talyshis: An Iranian People Divided by the Araxes, **Kulturní Studia**, 1: 51-70. Doi:10.7160/KS.2024.220102
- Abrahamian, H. (2005). On the Formation of the National Identity of the Talishis in Azerbaijan Republic. **Caucasian Centre for Iranian Studies**, 9(1): 121-144. <https://doi.org/10.1163/1573384054068132>.
- Azərbaycan Respublikasının Konstitusiyası. (1995). <https://constitution.gov.az> saytından əldə olunub.
- Borovkov, A. K. (1963). **Tiurkologicheskie issledovaniia [Turkological Studies]**. Moscow-Leningrad: Izdatel'stvo Akademii Nauk SSSR.
- Gayıbov, K. (2023, October 2) "Legal regulation of ethnic minorities in Azerbaijan". Baku Research Institute. <https://bakuresearchinstitute.org/en/legal-regulation-of-ethnic-minorities-in-azerbaijan/?print=pdf>
- Gerber, L.T. (2007). The Sociolinguistic Situation of Lezgis, Udis, Georgians (Ingiloy) and Talyshs in Azerbaijan - with a Particular Focus on Education.
- Kokaisl, P. (2024). The Evolution of Talysh Ethnic Identity: From Soviet Manipulation to Contemporary Reality. **Qeios**, 1: 1-30. <http://dx.doi.org/10.32388/PQKQO3>.
- Melucci, A. (1980) The New Social Movements: Theoretical Approach, **Social science Information**, 19(2): 199-226 .
- Mahammadi, M. (2017). Azerbaijan-Iran cultural Relations: Dynamics and Potentials, **Caucasus International**, 7(2): 107-119.
- Public Council of the Talysh People in Azerbaijan. (2021). Alternative Report on the Implementation of the Council of Europe Framework Convention for the Protection of National Minorities in the Republic of Azerbaijan.
- Pulitzer Center. (2018, August 9) "Talysh: Community Ptries to Preserve language and Culture in Southern Azerbaijan".
- Yancey, G. (2023). Identity Politics, Political Ideology, and Well-Being: Is Identity Politics Good for Our Well-Being?. **In Sociological Forum** , 38(4): 1245-1265.